

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال دوازدهم، شماره ۴۹، زمستان ۱۴۰۰

صفحات ۹۵-۱۱۶

معرفی و تبیین ضرورت شناخت شیخ احمد سرهندی نقشبندی

میثم احمدی^۱

یوسف کرمی چمه^۲

چکیده

شیخ احمد سرهندی ملقب به امام ربانی یا مجدد آلف ثانی، از بزرگ‌ترین عارفان و صوفیان صاحب‌مسلك در تاریخ عرفان و تصوف شبه‌قاره به شمار می‌آید. وی علاوه بر ارائه آثاری ارجمند و عمیق در حوزه عرفان و کلام و معرفت دینی به زبان فارسی، در عرصه سیاست و اجتماع نیز دارای نظریات خاص و تأثیرگذار بود، تا آنجا که محققان و پژوهندگان، کسانی همچون اقبال لاهوری و ابوالکلام آزاد را پیرو آرا و اندیشه‌های دینی و سیاسی او می‌دانند. او بنیان‌گذار و رهبر مکتب و مسلکی جدید به نام «نقشبندیه مجددیه» شد. نظریه «وحدت شهود» شیخ احمد نیز در نزد اندیشه‌ورزان حوزه تصوف اهمیتی بسزا دارد. سرهندی علی‌رغم این تأثیرات گسترده و نفوذ معنوی پایدار در جهان اسلام و طریقت نقشبندیه، از نظر پژوهشگران و صاحب‌نظران در ایران، مغفول و مکتوم مانده است. مقاله پیش‌رو، با دست‌یافتن به منابع تازه و مراجع اصیل، بر آن است تا با نگاهی تازه و به‌اختصار و با رویکردی توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اعم از نسخ خطی و چاپ سنگی و پژوهش‌های جدید، به معرفی این شخصیت مهم و بانفوذ بپردازد، تا راه را برای شناخت هرچه بیشتر اندیشه‌ها و عقاید او بگشاید

واژگان کلیدی: شیخ احمد سرهندی، مجدد آلف ثانی، امام ربانی، تصوف، طریقت نقشبندیه.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

meisam_ahmadi_61@yahoo.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران.

ykaramicheme@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۳/۵/۲۵

تاریخ دریافت

۱۴۰۳/۲/۳۰

۱- مقدمه

شیخ احمد سرهندی (امام ربّانی و مجدّد ألفِ ثانی) در قرن دهم هجری در هندوستان متولّد شد و با آنکه پدرش صوفی سلسله قادری بود، به طریقت خواجگان نقشبندیّه درآمد و به یکی از شخصیت‌های بارز این سلسله بدل شد و جانی دوباره به آن بخشید. نظریات تازه و بدیع او درباب سلوک و سیاست تاکنون، الگوی پیش‌روی نقشبندیان است. او به سبب عقاید نوآورانه‌اش، بنیان‌گذار و رهبر مکتب و مسلکی جدید در سلسله نقشبندیّه شد به گونه‌ای که محققان، پس از وی، این طریقت را با نام «نقشبندیّه مجدّدیه» می‌شناسند. آراء و عقاید شیخ احمد، نظر بسیاری از محققان و مستشرقان را جلب کرد، از جمله این عقاید بحث‌انگیز و پُراهمیت می‌توان به نظریه «وحدت شهود» وی اشاره کرد که در برابر نظریه «وحدت وجود» ابن عربی مطرح شده بود. اندیشه‌ها و نظریات او در باب دیانت و سیاست و مبارزه فکری و معنوی او با نظام اکبرشاهی در هندوستان موجب شد تا بعدها صوفیان و سالکان این طریقت به جنگ مسلحانه با حاکمیت استعماری انگلستان برخیزند. شیخ احمد همه عمر خویش را مصروف تبلیغ شریعت و ترویج طریقت کرد. در اواخر عمر به سبب عقاید و اظهارات شالوده‌شکن و ساختارگریزش به زندان افتاد، ولی در همان ایام هم دست از تبلیغ و تعلیم طریقت بازنکشید. مکتب شیخ احمد در ایران با مولانا خالد نقشبندی و خلفای بزرگ وی همچون شیخ محمدعثمان سراج‌الدین اول، شناسانده و معرفی شد و طیفی گسترده از پیروان را بر گرد خویش جمع کرد. امروزه مکتب شیخ احمد سرهندی در ایران و کشورهای نظیر سوریه و ترکیه و عراق با عنوان «نقشبندیّه خالدیه» شناخته می‌شود.

۱-۱- روش تحقیق

مقاله پیش‌رو، با روش و رویکرد توصیفی و تحلیلی و نیز دست‌یافتن به منابع تازه و مراجع اصیل، بر آن است تا با نگاهی تازه و به‌اختصار، به معرفی این شخصیت مهم و بانفوذ پردازد و ضرورت شناخت دقیق و جامع‌تر این صوفی صاحب‌مسلک را تبیین نماید.

این تحقیق با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اعم از نسخ خطی و چاپ سنگی و نیز کتاب‌ها و پژوهش‌های جدید، می‌کوشد تا راه را برای شناخت هرچه بیشتر اندیشه‌ها و عقاید او بگشاید.

۱-۲- پیشینه و ضرورت پژوهش

علی‌رغم اینکه شیخ احمد سیرهندی در جهان اسلام، به‌خصوص در میان نقشبندیان، نامی بسیار آشنا و برجسته است، در آثار محققان عرفان و تصوف ایرانی ناشناخته و مغفول مانده و چنان‌که شایسته مقام و منزلت علمی و معنوی‌اش بوده به او پرداخته نشده و در ایران به‌جز دو مقاله دانشنامه‌ای و مختصر، و مقاله‌ای با عنوان «شیخ احمد و شیخ اکبر» از حسن بلخاری در مجله اندیشه دینی شیراز (۱۳۸۴) که نگارنده در آن به مقایسه تطبیقی میان نظریه وحدت وجود ابن عربی و وحدت شهود شیخ احمد پرداخته، تاکنون هیچ اثر تحقیقی مستقلی، به زبان فارسی در باب شخصیت و افکار و آرای او منتشر نشده است. جالب نظر اینکه اغلب آثار او به زبان فارسی است و بارها از زبان فارسی به زبان‌های دیگر ترجمه شده و از شهرتی جهانی برخوردار است. این مقاله با دست‌یافتن به منابع تازه و اصیل، می‌کوشد تا ضمن معرفی احوال و آثار شیخ احمد، زمینه را برای بررسی همه‌جانبه و جامع عقاید و اندیشه‌های این عارف نامی فراهم آورد.

۲- بحث

۲-۱- نام، نسب، ولادت و زادگاه

ابوالبرکات بدرالدین احمد فاروقی سیرهندی یا سیرندی کابلی، ملقب به امام ربّانی و مجدّد آلف ثانی (احیاگر هزاره دوم) در شب جمعه، چهاردهم شوال (۹۷۱ هـ.ق)، برابر بیست‌وششم ماه مه (۱۵۴۶ م)، در ولایت سیرهند یا سیرند، از توابع پنجاب شرقی کشور هندوستان، به دنیا آمد. سیرهند یا سیرند، به کسر سین و راء، شهری بزرگ بر راهگذار میان دهلی و لاهور است (آزاد بلگرامی، ۱۳۰۳: ۴۷). از نواده‌اش، شیخ محمد مظهر، نقل می‌کنند که او در ماه محرم و در روز عاشورا به دنیا آمده است (خانی، ۱۹۹۶: ۵۳۳). اجدادش به

اصالت از کابل افغانستان بودند؛ و نسب اجدادی و نیز نسبت معنوی وی به حوزه فرهنگی و جغرافیایی سرزمین ایران می‌رسد. کنیه‌اش *بدرالدین* بود و به دلیل آنکه از سوی پدر به چندین واسطه، نسبش به خلیفه دوم می‌رسید، او را *فاروقی* خوانده‌اند (صاحب لاهوری، ۱۹۹۴: ۶۰۷).

۲-۲- پدر و اجداد

جدّ ششم شیخ احمد «*امام رفیع‌الدین*» بود، که در روزگار خویش از معارف دینی و جامع میان علوم ظاهری و معارف باطنی بوده است، و جدّ پانزدهم او «*فرخ‌شاه الفاروقی الکابلی*» بود که به یازده واسطه به «*عبدالله بن عمر*» می‌رسید؛ وی از حاکمان کابل و نخستین کسی بوده که از غزنه و کابل به هندوستان رفته و در آن ناحیت اقامت گزیده است؛ به همین دلیل است که برخی پسوند «کابلی» را به نام شیخ احمد می‌افزایند.

«شیخ *عبدالاحد بن زین العابدین مخدوم*»: پدر شیخ احمد و از مشایخ طریقت و عالمان بنام آن روزگار هندوستان بود. *عبدالاحد* بسیار اهل سیاحت و سیر آفاق، و به کسب علم ظاهر و باطن علاقه‌مند بود. او «*محضر شیخ الله‌داذ* را در *روح‌تاس* و *سیدعلی قوم* را در *جوانپور درک* کرد و از هردوی ایشان کسب فیض کرد و سپس به سرهند بازگشت و تا پایان عمر (۱۰۰۷ هـ ق) در آنجا به سر برد» (ر.ک: میرشریف، ۱۳۶۵: ج ۲ / ۳۹۷). در جوانی به خدمت شیخ «*عبدالقُدّوس گنگوهی*»، از مشایخ طریقت چشتیه رسید» (کشمی، ۱۹۷۷: ۹۲). سپس به سلک ارادتمندان «*شیخ رکن‌الدین*» فرزند شیخ *عبدالقُدّوس* درآمد (فاروقی، ۱۳۹۴ ق: ۲۵). *عبدالاحد* به «*شیخ کمال قادری کتهالی* یا *کتیهلی*» از مشایخ قادریه نیز ارادتی داشت. وی *دلپسته عوارف‌المعارف* سهروردی و *فصوص‌الحکم* شیخ اکبر بود و تمایلات وحدت وجودی داشت. *عبدالاحد* صوفی و عالمی برجسته و نام‌آشنا در میان هم‌عصران خویش در هندوستان به شمار می‌آمد. *عبدالاحد* تا پایان عمر خویش در سرهند به تدریس طالبان علوم دینی اشتغال داشت (کشمی، ۱۹۷۷: ۹۲).

۲-۳- تحصیلات

شیخ احمد علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت (آزاد بلگرامی، ۱۳۰۳: ۴۷). بنا بر قولی وقتی که در نوجوانی به دبستان رفت، به اندک زمانی حافظ قرآن شد (کشمی، ۱۹۷۷: ۱۲۸). پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی، به سیالکوت رفت، و آنجا در محضر «یعقوب صرفی (کشمیری)»، صاحب مثنوی مسلک الاخیار، حدیث خواند. یعقوب کشمیری تمایلات صوفیانه داشت و از خلفای «شیخ حسین خوارزمی کبروی» بود. پس از آن نزد مولانا کمال الدین کشمیری «عضدی» را آموخت و به تکمیل علوم فقهی و تفسیری پرداخت. شیخ احمد در سیالکوت نزد «قاضی بهلول بدخشانی» رفت و از مکتب او استفاده‌ها برد. مشهورست که «وقتی به هفده سالگی رسید، تمام علوم اسلامی را از پدرش فراگرفته بود» (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ۶۳).

۲-۴- سفر به آگرا و آشنایی با اندیشه‌های اکبرشاه

در بیست و یک سالگی به آگرا (آگره یا اکبرآباد، پایتخت اکبرشاه) رفت، و ظاهراً به واسطه سفارش استادش شیخ یعقوب کشمیری، به جلساتی راه یافت که ابوالفضل عسّامی (مورخ و ادیب، م ۱۰۱۱ هـ.ق) و ابوالفیض ناگوری (شاعر ملقب به فیضی دکنی، م ۱۰۴۰ هـ.ق) فرزندان شیخ مبارک ناگوری (م ۱۰۰۲ هـ.ق) تشکیل می‌دادند؛ ولیکن شیخ احمد با آنها انس نمی‌گرفت و گاهی کارشان به مجادله می‌کشید (سرهندی، ۱۳۸۰: ۴ و کشمی، ۱۹۷۷: ۱۳۲). شیخ احمد در دانش ادبی و بلاغی نیز صاحب رأی بود، چنان‌که یک‌بار فیضی دکنی را در نوشتن «سواطع الالهام» - تفسیری بدون نقطه به زبان عربی - یاری رساند (سرهندی، ۱۱۱۴: ۶ و ۷). او در آگرا و با حضور در محافل فرزندان شیخ مبارک ناگوری از نزدیک با نظریه «دین الهی» اکبرشاه آشنا شد.

۲-۵- بازگشت به سرهند

شیخ احمد پس از سال‌ها اقامت در آگرا، بالاخره به خواست و همراه پدرش به سرهند بازگشت. در راه بازگشت، هنگامی که به «تهانیسر» رسیده بودند به دیدن حاجی سلطان از

مقربان دربار اکبرشاه، رفت و دختر او را به عقد خویش درآورد (ر.ک: ذیل مدخل احمد سرهندی، ۱۳۷۴). پس از بازگشت به سرهند، باقی اوقات خویش را صرف خدمت و حضور در محضر پدرش، شیخ عبدالاحد کرد. وی در رساله «مبدأ و معاد» و در ضمن توضیح احوال فنا و بقای خویش می‌گوید که نسبت فردیت و توفیق ادای عبادات نافله را از سوی پدر حاصل کرده است (سرهندی، بی‌تا: ۵). بنابر برخی اقوال، شیخ احمد بی‌واسطه پدر، از برکات معنوی شیخ کمال قادری نیز بهره گرفته، چنان‌که آثار توجّهات باطنی شیخ کمال در کودکی بر او، در سال‌های بعد نیز مشخص بوده و بدین‌گونه از طریقت قادریه نیز نسبتی برده است (محمدمظهر، بی‌تا: ۸). نقل است که شاه سکندر، نبیره شیخ کمال، در روزگاری که شیخ احمد خلیفه نقشبندیه شده بود، به دیدن او آمد و خرقة شیخ کمال را به وی پوشاند (کشمی، ۱۹۷۷: ۱۳۴). به همین دلیل بود که شیخ احمد در دوران ارشادش، بر طریقت قادریه هم مرید می‌پذیرفت. وی تا زمان درگذشت پدر (۱۰۰۷ هـ.ق)، از سرهند خارج نشد.

۲-۶- اخذ طریقت نقشبندیه

شیخ احمد به سال (۱۰۰۸ هـ.ق) عازم سفر حج شد (فاروقی، ۱۳۹۴ ق: ۲۶)، ولی در دهلی، به توصیه «مولانا محمدحسن کشمیری» به دیدن یکی از مشایخ نقشبندیه به نام «مؤیدالدین محمدالباقی بالله کابلی» رفت. خواجه محمدباقی در حقیقت خلیفه «خواجه محمد خواجه‌امکنگی» بود، که او نیز از بخارا به دهلی آمده و به ترویج نقشبندیه در هندوستان مشغول شده بود (کشمی، ۱۹۷۷: ۱۳۸). شیخ باقی‌بالله، پس از این دیدار، متوجه وفور استعداد و آمادگی روحی وی شد و از شیخ احمد خواست که در دهلی بماند و مدتی در خانقاه وی به مراقبه و سلوک سپری کند (همان: ۱۳۹). شیخ احمد به اقامت یک هفته‌ای در دهلی رضا داد، ولیکن گرفتار جذبۀ مرشد تازه‌اش شد و در اوان اقامتش در نزد خواجه و تلقین ذکر، قلب خویش را ذاکر یافت و سه ماه تمام را در خدمت خواجه باقی‌بالله به سر برد و پس از آن با اخذ طریقه و خلعت، راهی سرهند شد تا به نیابت و خلافت

از او در آن دیار به ارشاد مشغول باشد. او به سرعت مراحل سلوک را طی کرد؛ به گونه‌ای که در کمتر از سه ماه به مراتب فنا و مقام جمع‌الجمع و فرق بعدالجمع رسید که مناسب ارشاد و تکمیل سالکان است.

نقل است احترامی که خواجه باقی برای شیخ احمد قائل بود، همچون احترامی بود که مریدان برای مرادان خویش قائل می‌شدند (همان: ۱۵۳). شیخ احمد همواره شکر این صحبت را می‌گزارد و آن را بعد از زمان صحابه گرامی حضرت رسول (ص)، بی‌نظیر و بی‌مثال می‌دانست «این فقیر به یقین می‌دانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند این تربیت و ارشاد، بعد از زمان آن سرور (ص) هرگز به وجود نیامده است» (سیرندی، بی‌تا: ۵۶). شیخ احمد دو بار دیگر نیز به خدمت شیخ باقی بالله رسید. بار آخر او را در بستر بیماری یافت و بنا به خواست او در حق فرزندان او توجه کرد. خود شیخ احمد بعدها در نامه‌ای که خطاب به فرزندان خواجه باقی نوشته به این ماجرا اشاره کرده است (مکتوب ۲۶۶). پس از آن راهی سرهند شد و از آنجا به دستور مرشدش به سوی لاهور رفت. در لاهور بود که در بیست و پنجم جمادی الثانی سال (۱۰۱۲ هـ.ق) خبر درگذشت پیر و مراد خویش را شنید و بالفور به دهلی بازگشت. از آن سال به بعد همواره در تاریخ فوت مرشد بر سر آرامگاه او حضور می‌یافت.

۲-۷- سال‌های زندان و حصر

شیخ احمد در سال‌های پایانی عمر خویش به سال (۱۰۲۸ هـ.ق) به سبب تضریب و بدگویی حاسدان و برای پاسخ‌گفتن به سؤال‌های برخی از فقهای مشهور زمان به دربار جهانگیرشاه فراخوانده شد و یک سال در زندان گوالیور محبوس شد (آزاد بلگرامی، ۱۳۰۳: ۴۹). بعضی از نزدیکان جهانگیرشاه چنین نمودند که وجود شیخ احمد برای دولت و کشور دردسرساز و خطرناک است. مشهور است که شاه جهان فرزند جهانگیرشاه پیش از آمدن شیخ احمد به دربار، دو تن از فقیهان - «فضل خان» و «عبدالرحمن المفتی» - را به نزد وی فرستاد و از او خواست در حضور پادشاه سجده تحیت را، که برخی فقها جایز

شمرده‌اند، به‌جای آورد؛ ولیکن شیخ احمد از این کار سر باز زد (خانی، ۱۹۹۶: ۵۴۷). در نتیجه موجب خشم جهانگیرشاه شد. عصبانیت جهانگیر از بی‌اعتنایی شیخ احمد و نیز ترس از مقبولیت و محبوبیت او، از سخنانی که درباره شیخ پس از دیدار با وی گفته، مشهود است (ر.ک: جهانگیر، ۱۳۵۹: ۳۰۹).

پس از یک سال، مجبورش کردند که برای سه سال دیگر در حصر عسکر و ملازمت سلطان بماند، البته بنابه قول جهانگیر، شیخ احمد خود متوجه فایده حبس شده بود و چنین درخواست کرد تا در ملازمت ما بماند! (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۳۵۰). عبدالمجید خانی می‌گوید که او را به شرط ماندن در عسکر از قلعه آزاد کردند «ثم أخرجته بشرط أن یقیم فی معسکره و یدور معه، فأقام كذلك ثلاث سنین أيضاً ثم أطلقه» (خانی، ۱۹۹۶: ۵۴۷).

اینکه شاه مغول پس از حصر، شیخ را در عسکر نگاه داشت، ممکن است نشانه ترس سلطان از فراگیرشدن عقاید وی و نیز افزایش پیروان و محبوبیتش نزد مردم باشد؛ چنان‌که مورخان اشاره کرده‌اند، جهانگیر به‌مانند اکبرشاه در امور مذهبی اهل تساهل و تسامح بوده و بعید است که به سبب حمیت دینی بر شیخ احمد شوریده باشد. غلام‌سرور لاهوری نیز در «خزینة الاصفیا» با بیان وقایع دربار، شیخ احمد را در پاسخ‌گفتن به جهانگیر و فقها و تهمت‌ها و شبهات حاسدان، کامیاب می‌داند (صاحب لاهوری، ۱۹۹۴: ۶۱۲). فقها در نهایت، تکبر و غرور شیخ احمد در برابر پادشاه و عدم سجده تحیت در برابر ظل‌الله را دستمایه حبس او ساختند (خانی، ۱۹۹۶: ۵۴۷)، ولی این تمامی ماجرا نبود، زیرا «به عرض پادشاه رسانیدند که شیخ احمد جماعتی کثیر به هم رسانیده و هزار در هزار مریدان جان‌نثار نزد وی جمع‌اند و نزدیک است که فتنه برانگیزد و بر مملکت شاهی دست تصرف دراز کند...» (صاحب لاهوری، ۱۹۹۴: ۶۱۳).

جالب آنکه داراشکوه، نوه جهانگیر، علی‌رغم تمایلش به قادریان و نیز اینکه با نقشبندیان روابط دوستانه‌ای نداشت، سخنانی را که در اواخر عمر علیه شیخ احمد گفته می‌شد، تهمتی نادرست می‌داند. وی در سفینه‌الاولیا می‌گوید که «در اواخر حال بعضی بر

معرفی و تبیین ضرورت شناخت شیخ احمد سرهندی نقشبندی _____ ۱۰۳

شیخ تهمت کردند که شیخ می گوید که مرتبه من زیاده است از خلفا، رضی الله عنهم، اما این محض بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ...» (داراشکوه، ۱۸۸۴: ۱۹۷).

شیخ یوسف نبهانی نیز دلیل زندانی شدن شیخ احمد را افزونی پیروان و حسادت ورزی حاسدان ذکر می کند و ضمن بیان برخی از کرامت های وی، علت آزاد ساختنش را از زندان گوالیور، کراماتی می داند که نگهبانان زندان بارها از او دیده بودند (نبهانی، ۱۴۲۸: ج ۱/۶۶۰). برخی نیز معتقدند که «علت آزادی شیخ احمد از زندان این بود که جهانگیر سرانجام مرید او شد و از اعمال گذشته خود اظهار پشیمانی کرد» (محمدفرمان به نقل از میرشریف، ۱۳۶۵: ج ۲/۳۹۹). به هر حال، شیخ احمد دو سال پیش از فوتش، در سال (۱۰۳۲ هـ.ق)، به دستور جهانگیرشاه از حصر خارج شد و پس از آزادی از زندان گوالیور و همراهی عسکر، دو سال پایانی عمرش را در زادگاهش به تعلیم و تربیت مریدان و تبلیغ طریقت مشغول شد.

۲-۸- لقب مجدد ألف ثانی

لقب «مجدد» به معنای احیاگر و تجدیدکننده است و برگرفته از سخنی منسوب به پیامبر (ص) بدین مضمون که خداوند در این امت در رأس هر صد سال، کسی را برمیگزیند تا شریعت را تازه گرداند. به روزگار گذشته، در بین دانشمندان اسلامی، سنتی رایج بوده که برطبق این حدیث، کسی را به سبب کوشش در راه احیای دین و ترویج شریعت به عنوان مجدد قرن انتخاب کنند. هر قرنی مجددی دارد؛ چنان که مجدد قرن اول عمر بن عبد العزیز، دوم امام شافعی، سوم ابن سريج، چهارم امام باقلانی، پنجم امام محمد غزالی، ششم امام فخر رازی، هفتم ابن دقیق، هشتم امام سراج الدین بلقینی و قرن نهم جلال الدین سیوطی است، اما تنها کسی که به عنوان مجدد هزاره نخست در تاریخ اسلام شناخته شده شیخ احمد سرهندی است (میرشریف، تعلیقات مترجم، ۱۳۶۵: ج ۲/۴۱۰).

گستره دانش شیخ احمد در فقه، کلام، عرفان و نیز اعتراضات شدید و بی باکانه اش به بدعت ها و منهیات اکبرشاه و درباریانش و نیز مکتوباتی که در موضوعات مهم علمی، دینی

و سیاسی به بزرگان هند می‌فرستاد، موجب شده بود که در میان مسلمانان آن سرزمین شخصیتی برجسته باشد و به‌عنوان مجلدّ ألف ثانی شهرت یابد (ر.ک: ذیل مدخل احمد سرهندی، ۱۳۷۴).

شیخ احمد هیچ‌گاه تلویحاً خود را به این نام نخواند، اگرچه اشاراتی دارد که می‌توان از آنها چنین برداشت کرد که منظور وی از «مجلدّ ألف» خود اوست. بنابر منابع موجود، اندیشهٔ تجدید هزاره در میان مریدان وی وجود داشته و آنان شیخ احمد را مجلدّ ألف می‌دانسته‌اند؛ به‌مثل: میرحسام‌الدین، از خلفای خواجه باقی بالله، می‌گوید که در واقعه‌ای پیامبر (ص) را دیدم که بر منبر، دربارهٔ شیخ احمد می‌فرمود: «انّی أباهی و أفتخرُ بوجوده فی أمتی و انّ الله تعالی جعله مجلدّاً فی أمتی» (خانی، ۱۹۹۶: ۵۳۵).

نخستین کسی که وی را به این نام خوانده «مولانا عبدالحکیم سیالکوتی» از علمای مشهور عصر بوده است. وی گویا پس از دیدن واقعه‌ای به دیدن شیخ احمد می‌آید و ضمن گرفتن تلقین ذکر، در سلک مریدان وی درمی‌آید. خواجه محمد‌هاشم کشمی کاتب و وقایع‌نگار شیخ در این باره می‌گوید: «مرا بر دل خطور می‌کرد که اگر از اعظام علمای وقت، این معنی را که حضرت حق، سبحانه، حضرت ایشان را مجلدّ ألف ساخته، مسلم می‌داشت، تأیید تمام بود. تا روزی به این خطر به خدمت حضرت ایشان رسید، به این حقیر خطاب نموده، فرمودند یکی از آن فقرات مدحیه این بود که مجلدّ ألف الثانی...» (کشمی، ۱۹۷۷: ۱۷۶).

بدرالدین سرهندی نیز اعتقاد داشت که شیخ احمد جام وعدهٔ توکد شیخ احمد سرهندی را داده است؛ به این بیان که «یجیء من بعدی سبعة عشر رجلاً یسمون احمد، آخرهم یخرج علی رأس الألف هو أعلامهم» (خانی، ۱۹۹۶: ۵۳۵)؛ یعنی پس از من هفتاد احمد (از اولیای خداوند) به دنیا می‌آید که آخرین آنها بر رأس هزارهٔ نخست ظهور می‌کند و او از همهٔ آنها بزرگ‌تر و عالی‌مرتبه‌تر است.

۲-۹-درگذشت

مشهور است که شیخ احمد چندسال پیش از مرگ، یاران نزدیک خود را از تاریخ فوتش آگاه کرده بود. «شیخ روزی به خلص اصحاب خود، فرمودند که چنان وانمودند و ملهم گردانیدند که قضای مبرم در عمر زندگانی ما به شصت و سه سالگی است» (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۸۲). در ماه‌های آخر عمر عزلت و انقطاع از خلق اختیار کرد و جز برای ضرورت و نمازهای پنج‌گانه بیرون نمی‌آمد (همان: ۲۸۶). در دوازدهم محرم آن سال به یاران خود گفت کمتر از دو ماه دیگر از عمر من باقی نمانده و قبرم را به من نموده‌اند. جامه‌های خویش را به درویشان هدیه کرد و چیزی از پوشیدنی جز اندکی بر تن برای خویش نگه نداشت. غالب وصایای او مبتنی بر رعایت سنت و وجوب ترک بدعت بود «بیشتر آن وصایا تحریر بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و می‌فرمودند که سنت را به دندان خواهند گرفت» (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۸۹). وی به بازماندگان نیز چنین سپرد که کفن و دفن او را مطابق سنن معتبر نبوی انجام دهند. سرانجام در بامداد روز بیست و نهم ماه صفر (۱۶۲۴ م / ۱۰۳۴ هـ.ق) در ولایت سرهند دنیا را وداع گفت. او را در کنار مقبره فرزندش خواجه محمدصادق دفن کردند. عبدالمجید خانی تاریخ وفات او را (۱۰۳۴ هـ.ق) برابر کلمه «رفیع‌المراتب» دانسته و چنین سروده است: «الامام الربانی لما توفی / جاء تاریخه رفیع‌المراتب» (خانی، ۱۹۹۶: ۵۶۷).

۲-۱۰-فرزندان و خلفای شیخ احمد

شیخ احمد پنج فرزند به نام‌های «محمد عیسی»، «محمد فرخ»، «محمد صادق»، «محمد سعید» و «محمد معصوم» داشت. سه پسر نخست شیخ احمد در جوانی درگذشتند، ولیکن دو پسر دیگر، سال‌ها زیستند و به جای وی نشستند و به تبلیغ و ترویج و ارشاد طریقت پرداختند. شیخ احمد در اواخر عمر، خواجه محمد معصوم را به عنوان «قیوم ثانی» برگزید و مقام ارشاد خلق و مرتبه تکمیل را به او سپرد (کشمی، ۱۹۷۷: ۳۱۷).

خواجه محمد معصوم: سومین فرزند شیخ احمد بود و می‌گویند تا شانزده سالگی نزد پدر، علوم ظاهری و باطنی را فراگرفت. مشهور است که اعطای لقب «معصوم» یا «امام معصوم» به او بدین سبب است که مردم از او گناهی نمی‌دیدند. خواجه محمد معصوم را «عروة الوثقی» نیز خوانده‌اند (خانی، ۱۹۹۶: ۵۷۰). شاه جهان و سلطان اورنگ‌زیب با او بیعت کردند و سخت از وی تأثیر پذیرفتند (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ۹۲). مشهور است که بسیاری از سخت‌گیری‌های سلطان اورنگ‌زیب بر هندوان و دیگر اقلیت‌های مذهبی و وادارکردنشان به پرداخت جزیه و مراعات احوال مسلمانان به واسطه تعلیمات شیخ احمد سرهندی و نفوذ فرزندانش بر وی بوده است.

میرمحمدنعمان بدخشی (۱۰۵۲ هـ.ق): جانشین و خلیفه شیخ احمد بود. وی اصالتاً اهل بدخشان افغانستان و از مریدان خواجه باقی بالله بود که بنا بر امر او به جرگه مریدان شیخ احمد پیوست. میرمحمدنعمان بدخشی به دستور شیخ احمد به برهانپور رفت و در آنجا به ارشاد و تبلیغ مشغول شد و مریدان فراوانی یافت. آرامگاه وی در اکبرآباد هندوستان است.

خواجه محمد هاشم کشمی: از خلفا و مریدان نزدیک شیخ احمد که مورد توجه او نیز بوده است. وی حدود سال (۱۰۰۰ هـ.ق) در «کشم» از توابع بدخشان به دنیا آمد و در جوانی به سبب خوابی که دید، به طریقت و سلوک متمایل شد و به دنبال شیخ و مراد معنوی به برهانپور هندوستان رفت و در آنجا مرید میرمحمدنعمان بدخشی گشت. شیخ احمد وی را در سال (۱۰۳۱ هـ.ق) به سوی خود خواند و تا دو سال نزد خویش نگاه داشت و به تربیت و تعلیم او همت گماشت (نوشاهی، ۱۳۸۰: ۲۲). کشمی دو کتاب بسیار مهم درباره نقشبندیه تألیف کرده است: نخست «زبده المقامات» یا «برکات احمدیه» که شرح زندگی شیخ احمد سرهندی و فرزندان و دیگر اقطاب طریقت مجدّدی از «خواجه باقی بالله» تا «مولانا امان‌الله لاهوری» را دربردارد (کشمی، ۱۹۷۷: ۳۲۱). کتاب باارزش دیگر وی «نسمات القدس من حدائق الانس» نام دارد که به سال (۱۰۳۹ هـ.ق) نوشته شده

معرفی و تبیین ضرورت شناخت شیخ احمد سرهندی نقشبندی ————— ۱۰۷

است. کتاب اخیر درحقیقت تکمله کتاب «رشحات عین الحیات» واعظ کاشفی و محتوی شرح احوال عارفان و صوفیانی است که نامشان در رشحات مذکور نیفتاده است (ر.ک: نوشاهی، ۱۳۸۰: ۲۳).

شیخ محمدطاهر لاهوری: از خلفای شیخ احمد و معلم فرزندان او بود. او از سوی شیخ احمد مأمور ارشاد مریدان در لاهور و پنجاب شده بود. شیخ محمدطاهر در طریقت دیگر همچون چشتیه و قادریه نیز اجازه ارشاد داشته است. می گویند که اهل ریاضت و مجاهدۀ فراوان بوده و اکنون آرامگاهش در لاهور است (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ۸۳).

مولانا/احمد برکی: از مریدان خاص و نزدیک شیخ احمد بود و نقل است که در یک هفته به مقام جانشینی شیخ احمد نائل آمد. او محلّ توجّه خاص شیخ احمد و عالم علوم شرعی بود و در رعایت شریعت نهایت کوشش را به جای می آورد. می گویند که بعدها به مقام قطبیت نیز رسید. شیخ احمد او را به سفر به خراسان و تبلیغ طریقت تشویق کرده بود، «أمر بارشاد بلاد خراسان...» (خانی، ۱۹۹۶: ۵۶۸). تلاش ها و فعالیت های تبلیغی و ارشادی مولانا احمد برکی در اطراف خراسان، موجب اصلاحات فراوان در میان مسلمانان شد (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ۸۴).

بدرالدین سرهندی: از وقایع نگاران، مؤلفان و مریدان شیخ احمد بود. وی به سال (۱۰۰۲ هـ.ق) در سرهند به دنیا آمد. پدرش «براهیم سرهندی قادری» از مفسران و محدثان بود. او تحصیلات مقدماتی خود را نزد خواجه محمدصادق فرزند شیخ احمد به پایان برد. در پانزده سالگی به خدمت شیخ احمد پیوست و هفده سال در محضرش بود (ر.ک: ذیل مدخل بدرالدین سرهندی، ۱۳۷۴). بدرالدین سرهندی پس از کشمی، نوشتن احوالات شیخ احمد را برعهده گرفت (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۸۵). رساله «وصال احمدی» وی درباره حوادث و چگونگی درگذشت شیخ احمد است. مهم ترین اثرش کتاب «حضرات القدس» است که از جهت پاسخ گفتن به شبهات و ایرادهای مخالفان طریقت مجددی از اهمیت بسیاری برخوردار است. آثار دیگر بدرالدین سرهندی عبارت اند از: «سنوات الاتقیاء» «مجمع

الاولیاء» «روائح و کرامات الاولیاء». بدرالدین پس از فوت شیخ احمد به دستگاه حکومتی داراشکوه پسر شاه جهان پیوست و به دستور وی چند کتاب مهم عرفانی نظیر «عرایس البیان» روزبهان بقلی و «فتوح الغیب» و «بهجة الاسرار» و «روضه النواظر» را از عربی به فارسی ترجمه کرد (حسنی، ۱۴۲۰: ج ۵/ ۵۰۳).

شیخ آدم بنوری: از خلفای مشهور شیخ احمد بود. اجداد وی به اصالت از نواحی هرات بودند، ولیکن او در بنور متولد شد. نسبش را به امام موسی کاظم^(ع) رسانده‌اند. وی نخست مرید حاجی خضرخان افغانی بود، ولی به‌اشارت او به خدمت شیخ احمد رسید و مریدش شد. شیخ آدم از سوی شیخ احمد مأمور تبلیغ و ارشاد طریقه نقشبندیه در ناحیه بنور شد و مریدان فراوانی در میان افغان‌ها یافت، به نحوی که وقتی به لاهور آمد، شاه جهان از کثرت مریدان وی ترسید و از او خواست که لاهور را ترک کند. شیخ آدم پس از آن به سرزمین حجاز رفت و در مکه و مدینه به تبلیغ طریقت مشغول شد و با علمای حجاز بر سر عقاید شیخ احمد به مباحثه نشست. بنوری درباره طریقت نقشبندیه تألیفاتی متعدد دارد (ر.ک: ذیل مدخل بنوری، ۱۳۷۴). ظاهراً او خود صاحب مسلکی جدید به نام «حسنیه» شد. در عالم ارشاد و پیری هم کامیاب بود و هزاران مرید داشت. (خانی، ۱۹۹۶: ۵۶۸). آرامگاه وی در مدینه است.

۲-۱۱- آثار

حاکمان این دوره از حیات سیاسی هندوستان، برای حفظ وحدت ملی، در نزدیک‌سازی ادیان مختلف و تقریب مذاهب این سرزمین می‌کوشیدند. اکبرشاه مذهب خویش به نام «دین الهی» را ترویج می‌کرد. این مذهب گزینشی التقاطی از اسلام و مسیحیت و هندوئیسم و دیگر ادیان بود که درون‌مایه‌هایی متصوفانه هم بر آن افزوده شده بود. در این راه، عالمانی همچون شیخ مبارک ناگوری نیز در خدمت دستگاه سلطانی بودند. شیخ احمد در این دوران کتاب «اثبات النبوة» را درباب اثبات و بیان ضرورت اصل نبوت نوشت، تا در برابر بدعت‌ها و انحرافات حکومت اکبرشاهی بایستد. «این کار درواقع مقابله

با اکبرشاه بود که برای خود مقامی چون پیامبر اسلام^(ص) قائل بود. (ادهم بیلگن، ۱۳۸۹: ۷۰). اثر دیگر شیخ احمد به حوادث سال (۹۹۷ ه.ق) مربوط می‌شود، زمانی که *عبدالله خان ازبک*، شهر مشهد را محاصره کرد و لشکریان او به غارت و ظلم به شیعیان پرداختند. در این احوال، نامه‌ای از علما و مدرسان آستان رضوی به دست *عبدالله خان ازبک* رسید که در آن از وی خواسته شده بود تا لشکریان خود را از این‌گونه اعمال برحذر دارد؛ ولیکن او از فقها و علمای اهل تسنن ماوراءالنهر آن زمان درخواست کرد تا فتوایی بدهند که در آن، جان و ناموس شیعیان مباح و حلال شمرده شود. آنها نیز چنین کردند و در پاسخ، نامه‌ای اهانت‌آمیز فرستادند و مشهد را «دارالحرب» خواندند و شیعیان را کافر شمردند و خون و مالشان را حلال و جنگ با آنان را جهاد قلمداد کردند. پس از این جواب توهین‌آمیز یکی از علمای شیعه آن زمان به نام «مولانا محمدبن فخرالدین رستم‌داری» (ملقب به مشکک) پاسخی به فتوا و بیانیه آنها داد که همچون اساس نامه‌ای میان شیعیان آن دوران رایج و مشهور شد. این نامه از سوی علمای ماوراءالنهر نیز بی‌جواب ماند و آن را در حضور مردم سوزاندند و تا زمانی که شیخ احمد رساله‌ای در جواب آن با عنوان «رساله در ردّ روافض» نگاشت، کسی از علمای اهل سنت پاسخی به آن نداده بود (ر.ک: ذیل مدخل احمد سرهندی، ۱۳۷۴). شایان ذکر است که شیخ احمد این رساله را زمانی نوشت که شیعیان در بارگاه اکبرشاه، مقرب و بانفوذ بودند «در آن اوقات ارباب تشیع در آن بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و به سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز به دین و ارباب دین در نهایت عداوت بود.» (کشمی، ۱۹۷۷: ۱۳۱).

مجتبایی این رساله را همچون ردیه‌های دیگر در این زمینه، معمولی و متعصبانه می‌خواند و در عوض، نامه رستم‌داری را متین و مستدل می‌شمرد. «برخلاف نامه متین و مستدل مولانا محمد رستم‌داری، «رساله در ردّ روافض» با لحنی تعصب‌آمیز نوشته شده و در آن هیچ مطلب دیگری جز آنچه معمولاً در این‌گونه ردیه‌ها دیده می‌شود، نیامده است» (ذیل مدخل احمد سرهندی، ۱۳۷۴). به نظر می‌رسد که مجتبایی براساس سخنان

دیگران چنین حکمی می‌دهد، زیرا «رساله در ردّ روافض» با آنکه در سنین جوانی، حدوداً بیست‌وهفت سالگی شیخ احمد نوشته شده، از فخامت کلام و استواری استدلال بهره می‌برد (ر.ک: سرهندی، ۱۳۷۳: ۸۴). او در این رساله، به‌زعم خویش، روافض را به بیست‌ودو فرقه تقسیم می‌کند، سپس درباب هر کدام به‌اختصار توضیحی می‌دهد و اهمّ عقایدشان را بیان و سپس نقد می‌کند. بعضی از این فرّق به بیان او به تناسخ و حلول معتقدند؛ بعضی دیگر نیز تکفیر جمیع یاران پیامبر^(ص) و لعن ایشان را پیشه کرده‌اند. بیشتر انتقادات در این رساله متوجه غالیان شیعه و کسانی است که اهل سبّ و لعن و تکفیرند و اسباب تفرقه و موجبات دشمنی و نزاع مسلمانان را فراهم می‌آورند. برخلاف سخن کسانی همچون مجتبایی و بلخاری (ر.ک: بلخاری، ۱۳۸۸: ۲۳۶)، مطالب این رساله قابل تأمل و تعمق بیشتری است و موجب تفکر و کنش ذهنی فعالانه‌ای می‌شود. لحن شیخ احمد درباره کسانی که وی آنان را روافض می‌خواند، به نسبت کتاب مکتوباتش تندتر و سخت‌گیرانه‌تر است. البته نباید از تأثیر اوضاع زمانی و محیطی آن روزگار، و نیز جوانی شیخ احمد، بر تندی و سختی سخنان او در این رساله غفلت شود.

آثار دیگر وی مربوط به دورانی است که به محضر شیخ باقی بالله رسید و تغییرات عمیقی در اندیشه و تفکراتش روی داد. از جمله آن آثار، شرحی است که شیخ احمد نیز بر رباعیات مرشدش خواجه محمد باقی بالله نوشته است. خود وی چندجا در مکتوباتش به این اثر اشاره کرده و عقاید آن را مطابق پیروان/بن عربی و مشرب وحدت وجودیان دانسته است. این رساله کوچک در ذیل مجموعهٔ رسائل مجدّدیه به طبع رسیده است.

نوشتهٔ بعدی او در این برهه «رسالهٔ تهلیلیه» نام دارد و چنان‌که از اسمش پیداست درباب فواید و منافع ذکر توحیدی «لا اله الا الله» به رشتهٔ تحریر درآمده، ولی بر طبق نظریات مشایخ چشتیه و مشرب صوفیان وحدت وجودی نگارش یافته است.

اثر پنجم او «معارف لدنیّه» نامگذاری شده است. موضوع این رساله: ضرورت و لزوم حفظ آداب شریعت در طریقت و نیز نقد برخی از صوفی‌مآبان است. این رساله از چهل‌و-

یک فصل تشکیل شده و در هر فصل به یکی از موضوعات مهم عرفانی نظیر مبحث اسما و صفات یا ولایت معنوی پرداخته است.

شیخ احمد پس از معارف لدنیه کتاب «مبدأ و معاد» را تألیف کرد. این رساله نیز در باب مبانی عرفانی و اسرار الهی سلوک است و از لحاظ پختگی و کمال از رسالات دیگر وی درباب طریقت برتر است. «مبدأ و معاد» را «خواجه محمدصلاتی بدخشی» از نوشته‌های شیخ گردآورده است. «مبدأ و معاد» نخست در دهلی بدون تاریخ و پس از آن در قندهار با تصحیح «مولوی نوراحمد صاحب» به چاپ رسید. نسخه دیگری از این رساله به اهتمام اداره مجلدیه در کراچی به طبع رسید و همان نسخه به سال (۱۳۷۳ شمسی) در انتشارات حقیقت ترکیه افست شد.

مهم‌ترین اثر شیخ احمد «مکتوبات» نام دارد که حاوی ۵۳۶ نامه در ابواب متنوع و گوناگون، نظیر معارف تصوف و سلوک و سیاست است و در سه جلد به نام‌های «دُرّالمعرفت»، «نورالخلاقیق» و «معرفة الحقایق» گردآوری و تدوین شده است. دفتر اول مکتوبات حاوی سیصدوسیزده نامه و عرضداشت است که به نیت تعداد انبیای مرسل و یاران پیامبر^(ص) در غزوه بدر است. مکتوبات با چندین نامه از شیخ احمد به خواجه باقی بالله آغاز می‌شود و پس از آن مخاطبان مکاتیب را دایره‌ای از مریدان، شاهان، حاکمان و درباریان تشکیل می‌دهد. نوشتن هر مکتوب انگیزه و دلیلی جداگانه و متفاوت دارد؛ گاهی وعظ و نصیحت است و گاهی شرح اسرار سلوک و معارف تصوف و گاهی نیز به سؤال سائلی پاسخ داده می‌شود. دفتر اول مکتوبات را «یارمحمد جدید البدخشی الطالقانی» گردآوری کرده و خواجه کشمی آن را بر اساس تاریخ اتمامش «دُرّالمعرفت» نام نهاده و شیخ احمد نیز این نام را تأیید کرده است (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۴۰). دفتر دوم را یکی دیگر از مریدان به نام «عبدالحمی بن خواجه چاکر حصاری» جمع‌آوری کرد. دفتر دوم نیز مشتمل بر نودوئنه مکتوب، مطابق با عدد اسماءالحسنی است و آن را «نورالخلاقیق» نام نهاده‌اند. دفتر سوم را نخست «میرمحمد نعمان بدخشی» مدون می‌کرد؛ اما سفر ناگزیر میرمحمد نعمان

مانع تکمیل کارش شد و خواجه محمد‌هاشم کشمی این مسئولیت را پذیرفت. این دفتر در ابتدا صد و چهارده نامه بود و مطابق با تعداد سوره‌های قرآن انتخاب شده بود، اما چون امام ربّانی در ابتدای آغاز دفتر چهارم از دنیا رفت، ده نامه‌ای را که از دفتر چهارم به جای مانده بود، به دفتر سوم افزودند، تا مجموع مکتوبات او پانصد و سی و شش باشد. بنابراین قول کشمی، آنچه سبب نگارش مکاتیب شیخ احمد شد، دستور مرشدش خواجه باقی بالله بود و نیز بشارت‌هایی که در عالم بی‌چونی غیب به او می‌رسید. «ابتدای توجّه شریف ایشان به تحریر اسرار عالی‌شان، امر و اشارت پیر بزرگوار ایشان بوده و ایضاً امر ارواح طیبّه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین - صلوات الله علیه» (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۳۶).

۳- نتیجه‌گیری

با اینکه شیخ احمد سرهندی در هندوستان متولد شد، تأثیر و نفوذ وی و اخلاف معنوی‌اش محدود به مرزهای جغرافیایی و گرفتار به محدودیت‌های زمانی نماند و از همان آغاز مورد توجّه بزرگان تصوف و علوم اسلامی قرار گرفت و مناظرات و مشاجرات فراوانی بر حول و محور اندیشه‌های تازه و ساختار شکنانه وی صورت گرفت. البته این تأثیر هنوز هم به قوت خود باقی است و اندیشه‌های او در لباس تفکرات و نظریات اندیشه‌ورزان معاصر مسلمان و صوفیان طریقت نقشبندیه ادامه حیات می‌دهد. وی از مؤثرترین و بزرگ‌ترین متفکران و صاحب‌نظران عرصه عرفان اسلامی است که مع‌الأسف در ایران چنان‌که باید مورد توجّه قرار نگرفته است، ولی در کشورهای دیگر از اهمیتی شایان برخوردار است. نفوذ و تأثیر عقاید و آرای او به گستره تفکر عرفانی و فلسفی محدود نماند و در زمینه اجتماع و سیاست هم آثاری مهم از خود به جای گذاشت. در این مقاله نویسندگان با دست‌یافتن به منابعی تازه و موثق از متون کهن اعم از نسخه‌های خطی، چاپ سنگی و مصحح، کوشیدند تا شرحی مختصر و جامع از احوال و آثار این شخصیت برجسته و صاحب‌تأثیر به دست دهند، بلکه راه را بر شناخت بیشتر و عمیق‌تر عقاید و اندیشه‌های او بکشایند.

کتاب‌نامه

- قرآن مجید
- آزاد بلگرامی، غلام علی (۱۳۰۳ هـ ق) سبحة‌المرجان فی آثار هندوستان، محمّد ملک الکتب شیرازی، به خط حسین شیرازی، بمبئی، چاپ سنگی.
- ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی (۱۹۸۸) سنن ابی داود، تحقیق ناصرالدین آلبانی، ریاض، مکتبه المعارف.
- احرار، عبیدالله بن محمود (۱۳۸۱) احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، به کوشش عارف نوشاهی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- احمد سرهندی (۱۳۷۴) دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ادهم بیلگن، ابراهیم (۱۳۸۹) جنبش‌های انقلابی صوفیان هند و امام ربّانی، ترجمه منصوره حسینی و داوود وفایی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۴) «شیخ اکبر و شیخ احمد»، فصلنامه اندیشه دینی، شماره هفده، زمستان، ص ۱۲۷-۱۵۶.
- _____ (۱۳۸۸) مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات سوره مهر.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمّد (۱۳۵۹) جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری، به کوشش هاشم محمّد، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- خانی، عبدالمجید بن محمّد الخانی (۱۹۹۶) الکواکب الدرّیه علی حدائق الوردیه، علّقه علیه محمّد خالد الخرسه، چاپ اول، دمشق: دارالبیروتی.
- داراشکوه، محمّد (۱۸۸۴ م) سفینه‌الاولیا، کانپور، چاپ سنگی، مطبع نولکشور.
- دهلوی، غلام علی عبدالله (۱۳۹۹ هـ ق) مقامات مظهریه، چاپ اول، دهلی، چاپ سنگی، مطبع احمدی.

۱۱۴ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۹، زمستان ۱۴۰۰

- سرهندی، شیخ احمد (حضرت مجدد الف ثانی)، (بی تا) مبدأ و معاد، به تصحیح مولوی نور احمد صاحب، قندهار: مطبع مجددی.
- _____ (۱۳۷۳) رساله در ردّ روافض یا تأیید اهل سنت، به اهتمام دکتر غلام مصطفی خان، استانبول: انتشارات مکتبه الحقیقه.
- _____ (۱۳۸۰) اثبات النبوه، قد اعتنی بطبعه طبعه جدیده بالأوفست، استانبول: انتشارات مکتبه الحقیقه.
- _____ (۱۳۸۳) مکتوبات امام ربّانی، به کوشش حسن زارعی و ایوب گنجی، چاپ اول، زاهدان: نشر صدیقی.
- سرهندی، بدرالدین (۱۱۱۴ هـ ق) حضرات القدس، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، ثبت به شماره ۲۱۰۰۹۶.
- شاه محمد مظهر (بی تا؟) مناقب احمدیه، مقامات سعیدیه، دهلی، چاپ سنگی، اکمل المطابع.
- شریف، میان محمد (۱۳۶۵) تاریخ فلسفه در اسلام، تهیه و گردآوری ترجمه فارسی نصرالله پورجوادی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صاحب لاهوری، غلام سرور (۱۹۹۴) خزینة الاصفیاء، چاپ سنگی، هرات: کتابخانه انصاری.
- فاروقی مجددی، ابوالحسن زید (۱۳۹۴ هـ ق) مقامات اخیار یا سوانح حیات ابوالخیر، چاپ اول، دهلی: نشر شاه ابوالخیر اکیدمی.
- کشمی، خواجه محمد هاشم (۱۹۷۷) زبده المقامات (برکات احمدیه)، استانبول، چاپ سنگی، کتابخانه حقیقت.
- محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۸۳) اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، به کوشش اشرف خان علیم، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

English Source

- Friedmann, Yohanan (1966) **Shaykh Ahmad Sirhidi**, Montreal, Institute of Islamic Studies, McGill University

مقالات

- احمد سرهندی (۱۳۷۴) دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۴) «شیخ اکبر و شیخ احمد»، فصلنامه اندیشه دینی، شماره هفده، زمستان، ص ۱۲۷-۱۵۶.

References

Books

- Azad Belgerami, Ghulam Ali (1885) *Sobhat al-Marjan fi Athar Hindustan*, Muhammad Malik Al Kottab Shirazi, in the handwriting of Hossein Shirazi, Bombay, lithograph.
- Abi Daoud, Suleiman bin Ash'ath Sajestani (1988) *Sunan Abi Daoud*, research by Naser al-Din Albani, Riyadh, Maktaba al-Maarif.
- Ahrar, Obaidullah bin Mahmood (2002), the life and words of Khwaja Obaidullah Ahrar, by Aref Noshahi, first edition, Tehran: Academic Publishing Center.
- Adham Bilgan, Ibrahim (2009) *Revolutionary Movements of Indian Sufis and Imam Rabbani*, translated by Mansoura Hosseini and Dawood Vafaei, first edition, Tehran: Negah Publications.
- Bolkhari Qahi, Hassan (2009) *Mystical foundations of Islamic art and architecture*, first edition, Tehran: Surah Mehr Publications.
- Jahangir Gurkani, Nuruddin Mohammad (1980) *Jahangirnameh or Tuzak Jahangiri*, by Hashim Mohammad's efforts, first edition, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications.
- Hasani, Abdul Hay' bin Fakhreddin (1999). *Nozha al-Khwatar and Bahja al-Masame and al-Nawazir (Al-Alam be man fi Tarikh al-Hind min al-Alam)*. Beirut: Dar Ibn Hazm. first edition.
- Khani, Abdul Majid bin Muhammad al-Khani (1996) *Al-Kawakb al-Darriyyah Ala Hadaeq al-Wardiyyah*, With comments by Mohammad Khaled Al-Khorsa, first edition, Damascus: Dar al-Biruti.
- Darashokuh, Mohammad (1884) *Safina Al-Awliya*, Kanpur, lithography, Munshi Nawal Kishore printing house.
- Dehlavi, Ghulam Ali Abdullah (1978) *Maqamat Mazhariyah*, first edition, Delhi, lithography, Ahmadi edition.

- Sirhendi, Sheikh Ahmad (Hazrat Mujadded Sani), (?) Origin and Resurrection, edited by Maulavi Noor Ahmad Sahib, Kandahar: Mujaddedi Press.
- _____(1994) A treatise on rejection of Ravafez or affirming Ahl as-Sunnat, by Dr. Gholam Mustafa Khan, Istanbul: Maktabata al-Haqiqah Publications.
- _____(2001) Esbat al- nobovvat or Proof of Prophethood, Qod Etni, New Edition, Istanbul: Maktabah Al-Haqiqah Publications.
- _____(2004) Maktubat or The Letters of Imam Rabbani, by Hasan Zarei and Ayoub Ganji, first edition, Zahedan: Seddiqi Publishing.
- Sirhendi, Badr al-Din (1702) Hazrat al-Quds, manuscript, Majlis library, registration number 210096.
- Shah Muhammad Mazhar (?) Manaqib Ahmadiyya, the authorities of Saeidiyya, Delhi, lithograph, Akmal al-Matabe.
- Sharif, Mian Mohammad (1986) History of Philosophy in Islam, preparation and compilation of Persian translation by Nasrullah Pourjavadi, first edition, Tehran: Academic Publishing Center.
- Sahib Lahori, Ghulam Sarvar (1994) Khazin al-Asfia, Lithograph, Herat: Ansari Library.
- Farooqi Mujaddedi, Abul Hasan Zeyd (1974) Maqamat Akhyar or Abul Khair's life events, first edition, Delhi: Shah Abul Khair Ekidimi Publishing House.
- Keshmi, Khwaja Mohammadhashim (1977) Zubadat al-Maqamat (Blessings of Ahmadiyya), Istanbul, Lithograph, Truth Library.
- Mohaddeth Dehlavi, Abdul Haq (2013) Akhbar al-Akhyar fi Asrar al-Abrar, by the efforts of Ashraf Khan Alim, 1st edition, Tehran: Association of Cultural Prominences and Artifacts.

Articles

- Ahmad Sirhendi (1995) Big Islamic Encyclopaedia, under the supervision of Kazem Mousavi Bojnordi, Tehran: Big Islamic Encyclopedia.
- Bolkhari Qahi, Hassan (2005) "Sheikh Akbar and Sheikh Ahmad", Andishah Religious Thought Quarterly, No. 17, Winter, pp. 127-156.